

# خیام فیلسوف

و ساعر

پروفیسور سیدحسین امین

نیشابوری المیلاذ و الاجداد و کان تلو ابی‌علی فی اجزاء علوم الحکمه... وله ضئة بالتصنيف والتعليم... قدکان عالماً باللغة و الفقه و التوارخ و...»<sup>۱</sup>

این روایت که بعد شهروزی آن را در **نزهة الارواح** بدون ذکر مأخذ، عیناً نقل کرده است، می‌رساند که:

اولاً، خیام، نه تنها زاده و پروریده‌ی نیشابور است، بلکه پدر و اجداد او نیز نیشابوری‌اند.

ثانیاً، خیام در فلسفه تالی‌تلو ابن‌سینا شمرده می‌شده است؛ ولی افزون بر دانش‌های حکمت، فلسفه، ریاضی و نجوم در لغت و فقه و تاریخ نیز استاد بوده است.

ثالثاً، خیام در تصنیف و تعلیم و انتقال دانش خویش، بخل می‌ورزیده است و بی‌بهری شاهده‌ی نیز در اثبات این طرز رفتار از درآمدن ابوحامد غزالی بر خیام و پاسخ نگفتن خیام به غزالی آورده است. رابعاً، ابوالحسن بی‌بهری می‌گوید که در سال ۵۰۵ ق در التزام پدرش صحبت خیام را درک کرده و خیام به سنت رفتار اکابر با اصغر نخست بر سبیل تشویق معنی بیتی از «حماسه» را از او پرسیده است و سپس از او از انواع «خطوط قوسییه» پرسش کرده است.

خامساً، ابوالحسن بی‌بهری، سپس از قول امام محمد بغدادی (داماد خیام) داستان ساعت‌های پایانی زندگانی عمر خیام را چنین روایت می‌کند که خیام پس از صرف شام، دندان خلال می‌کرد و به مطالعه‌ی بخش الهیات کتاب **شفای ابن‌سینا**، مشغول بود، چون به بخش وحدت و کثرت رسید، خلال دندان در میان اوراق کتاب نهاد و گفت: تنی چند شاهد عادل را نزد من حاضر کنید تا وصیت کنم. شهود عدل آمدند و خیام، وصیت خود را به‌جای آورد و سپس برخاست و نماز خواند و دیگر چیزی نخورد و نیاشامید، تا نماز عشا بگذارد و پس از ادای فریضه، سر به سجده گذاشت و گفت: بار خدایا! ترا به‌قدر امکان خویش شناسایی کردم، بر من ببخشای، زیرا معرفت من از تو تنها وسیله‌ی راه یافتن من به‌سوی توست. این بگفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.<sup>۲</sup>

نخستین کسی که به‌فارسی از ملاقات ابوالحسن بی‌بهری و خیام پرده برداشته است، محمد قزوینی در حواشی **چهارمقاله‌ی** عروضی و سپس در مقدمه‌ی **تاریخ بی‌بهری** است، آن‌جا که می‌گوید: «بی‌بهری در هنگام ملاقات با عمر خیام ظاهراً جوانی بوده است پانزده، شانزده ساله که به مجلس استاد معمر هفتاد - هشتاد ساله حاضر شده و لابد بیش‌تر به قصد تیمن و تبرک تا به قصد استفاده و استفاضه و تعلم». (مقدمه‌ی تاریخ بی‌بهری، تهران، ۱۳۱۷)

قزوینی، افزون بر اطلاعات مندرج در مقدمه‌ی **تاریخ بی‌بهری**،

□ حجت‌الحق غیاث‌الدین ابوالفتح [یا ابوحفص] عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری معروف به خیام از مفاخر علمی و فرهنگی ایران است. او فیلسوف، ستاره‌شناس، ریاضی‌دان، مخترع، ادیب، فقیه، تاریخ‌دان و جامع دانش‌های روزگار خویش بود؛ اما شهرت جهانی‌اش مرهون رباعیات اوست.

از شرح‌حال خیام، آگاهی‌های کافی در دست نیست. سال تولد او براساس نوشته‌ی ابوالحسن ظهیرالدین علی‌بن زید بی‌بهری معروف به فرید خراسان و مشتهر به ابن‌فندق (۳۹۰ - ۵۶۵ ق.) در «تاریخ حکماء اسلام»: تتمه‌ی **صوان الحکمه** (چاپ محمد کردعلی، دمشق، ۱۳۶۵ ق. / ۱۹۶۴ م، صص ۱۱۹-۱۲۳) و پژوهش‌های متاخران ۴۳۹ ق. / ۱۰۴۸ م. و سال مرگ او براساس نوشته‌ی نظامی عروضی در **چهارمقاله** (چاپ محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۷ ق. / ۱۹۰۹ م) و یاراحمد رشیدی تبریزی در **طرب‌خانه** (چاپ جلال همایی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۲) حدود ۵۱۷ ق. / ۱۱۲۳ م. بوده است.

کارهای علمی خیام عبارتند از:

- الف - اصلاح گاهنامه‌ی شمسی به امر ملک‌شاه سلجوقی؛
- ب - احداث رصدخانه در اصفهان؛
- ج - اختراع میزان (ترازوی) آبی برای تعیین وزن اجسام مخصوص؛
- د- تحقیقاتی در ریاضیات.

خیام سفرهای بسیار کرده است از جمله به بلخ، مرو، هرات، سمرقند، بخارا، اصفهان، ری؛ گویا یک نوبت هم به سفر حج رفته و در آن مسیر با ابوالبرکات بغدادی مباحثه کرده است. خیام از جهت اخلاقی و رفتاری به شکاکی، بدبینی، امساک و ضنت در تعلیم و تربیت و تالیف و تصنیف و بی‌رغبتی به زن مشهور است. به‌همین دلیل هم، اولاً، آثار مکتوب او اندک‌اند، ثانیاً، شاگردان او معدودند و ثالثاً، فرزند او محدود به یک دختر بوده است.

## منابع کهن درباره‌ی زندگی خیام

قدیم‌ترین منابع قابل اعتماد در باب زندگی خیام، چهار منبع زیر است که هر چهار از او به‌عنوان فیلسوف و منجم و ریاضی‌دان (و نه شاعر) یاد می‌کند:

- ۱- **ابوالحسن ظهیرالدین بی‌بهری** (۴۹۰-۵۶۵ ق.) که خیام را در ۵۰۵ ق. یعنی در نوجوانی خود (همراه پدرش) از نزدیک دیده است، در حق او نوشته است: «الدستور الفیلوسوف حجة الحق عمر بن ابراهیم الخیام کان



مطالب دیگری نیز مرتبط با گفتار ابوالحسن بیهقی راجع به خیام در **تتمة صوان الحکمة** برای مصحح **تاریخ بیهقی** (احمد بهمینار) فرستاده بود که احمد بهمینار چون آن آگاهی‌های مرتبط با خیام را متناسب با موضوع کتاب **تاریخ بیهقی** ندانست، آن‌ها را در آن مقدمه چاپ نکرد، تا آن‌که این یادداشت‌ها چندین سال بعد در **بیست مقاله‌ی قزوینی** به همت ابراهیم پورداود منتشر گردید و بدین‌گونه متن نوشته‌ی بیهقی درباره‌ی خیام به‌دست اهل علم رسید. اما زنده‌یاد قزوینی در این متن در نقل روایت امام محمد بغدادی (داماد خیام) از فهم معنای اصطلاح حقوقی / قضایی «الازکیاء» بازمانده و در حاشیه‌ی یادداشت‌های عالمانه به این عجز اعتراف فرموده و نوشته است: «کذا فی الاصل (؟) واضح است که این کلمه محرّف است و صواب آن معلوم نشد که چه بوده است». (بیست مقاله‌ی قزوینی، با مقدمه‌ی ابراهیم پورداود، چاپ‌خانه‌ی شرق، ۱۳۳۲، ج ۲، ص ۱۲۷)

علی دشتی هم که همین عبارت را در **بیست مقاله‌ی قزوینی** دیده، معنای واقعی کلمه را ندانسته و در ترجمه‌ی بی بس ناقص در ترجمه‌ی «ادع الازکیاء» نوشته است: «گفت: جماعت را بخوان تا وصیت کنم» (دمی با خیام، امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۱۰۳) و این در حالی‌ست که کلمه‌ی «ازکیاء» محرّف نیست و معنی آن - آن هم در مقام «وصیت» - برای آشنایان با مصطلحات قضایی و حقوقی واضح است. ازکیاء در این‌جا همان «مزکیان» و گواهان عادل و اصحاب محضر قضاست که شهادت ایشان مورد تصدیق مقامات قضایی‌ست. (تاریخ حقوق ایران، سیدحسن امین، دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، بخش اصحاب دارالقضا)

**۲- ابوالفتح عبدالرحمن خازنی** در بخش‌های چهارم، پنجم و هشتم کتاب **میزان الحکمه** (ساخته‌ی ۵۱۵ ق) ضمن صحبت از مخترعان ترازوهای آبی که برای میزان کردن وزن چیزهای مخصوص به‌کار می‌رفته است، بعد از سخن‌گفتن از ابوریحان بیرونی نوشته است:

«... نظر فیها الامام ابوحفص عمر الخیامی و حقق القول فیها و برهن علی صحة رصده (بخش چهارم، ص ۸)... فی میزان الماء المطلق، للامام ابوحفص عمر بن ابراهیم الخیامی [بخش پنجم]...»<sup>۳</sup>.

از این سخن پیداست که: اولاً، خیام نامش عمر و کنیه اش ابوحفص (نه ابوالفتح) بوده است؛

ثانیاً، خیام عالمی بوده است در ده‌ی ابوریحان بیرونی؛ ثالثاً، خیام به قرینه‌ی نام خود و پدرش، از خانواده‌ی مسلمان و متسنن برخاسته است.

**۳- احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی** در مقاله‌ی سوم در علم نجوم در **چهارمقاله** دو حکایت از خیام نقل می‌کند که ما در این جستار به تمام و کمال هر دو را نقل می‌کنیم:

[الف - حکایت اول] در سنه‌ی ست و خمسمایه به شهر بلخ در کوی برده‌فروشان در سرای امیر ابوسعدره، خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم، در میان مجلس عشرت از حجة‌الحق عمر شنیدم که او گفت گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گُل، افشان می‌کند. مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوائی گزاف نگویید. چون در سنه‌ی تلتین بنشاپور رسیدم، چهار (چند - ؟) سال بود تا آن بزرگ

روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی ازو یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود، آدینه‌ی به‌زیارت او رفتم و یکی را با خود ببردم که خاک او به‌من نماید، مرا به‌گورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپم گشتم در پایین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرود و زردآلو سر از آن باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گُل پنهان شده بود و مرا یاد آمد آن حکایت که به‌شهر بلخ ازو شنیده بودم؛ گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ‌جای نظیری نمی‌دیدم ایزد تبارک و تعالی جای او در جنان کناد بمنه و کرمه.

[ب - حکایت دوم] اگرچه حکم حجة‌الحق عمر بدیدم، اما ندیدم او را در احکام نجوم هیچ اعتقادی؛ و از بزرگان هیچ کس ندیدم و نشنیدم که در احکام اعتقادی داشت، در زمستان سنه‌ی ثمان و خمسمایه به شهر مرو سلطان کس فرستاد به‌خواجه‌ی بزرگ صدرالدین محمد بن المظفر رحمه‌الله که خواجه امام عمر را بگوی تا اختیاری کند که به‌شکار رویم که اندر آن چند روز برف و باران نیاید و خواجه امام عمر در صحبت خواجه بود و در سرای او فرود آمدی، خواجه کس فرستاد و او را بخواند و ماجرا با وی بگفت، برفت و دو روز در آن کرد و اختیاری نیکو کرد و خود برفت و با اختیار سلطان‌را برنشانند و چون سلطان برنشست و یک بانگ زمین برفت، ابر در کشید و باد برخاست و برف و دمه در ایستاد. خنده‌ها کردند، سلطان خواست که بازگردد، خواجه امام گفت: پادشاه دل فارغ دارد که همین ساعت ابر باز شود و درین پنج روز هیچ نم‌نبارد. سلطان براندو ابر باز شد و در آن پنج روز هیچ نم نبود و کس ابر ندید (چهارمقاله، چاپ تهران، کتابخانه‌ی طهوری، صص ۸۸-۹۰)

**۴- جارالله زمخشری** (وفات ۴۶۵ ق) در رساله‌ی **الزاجر للصغار عن معارضة الکبار** (در فن نقد الشعر)، خیام را از اصحاب و شاگردان خود می‌شمارد و می‌گوید:

«و لعهدی بحکیم الدنيا و فیلسوفها، الشیخ الامام الخیامی و قد نظمنی و اياه المجلس الفریدی فسالنی عن عین المطبق و المصمم فی وصف السیف... و کان یجلس الینا و یتسمع الاوراد التي تدرس بین یدی و کان یقول لاصحابی الا اخبرکم...».

نخستین کسی که این روایت را نقل کرده است، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در خطابه‌ی در دانشگاه تبریز در سال ۱۳۲۷ است. (ر.ک. «قدیم‌ترین اطلاع از زندگی خیام»، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز، سال یکم، شماره‌ی ۸-۹ (آبان - آذر ۱۳۲۷)، صص ۱-۲۹)

از متن مذکور که اقدم ماخذ درباره‌ی خیام است، چنین استنباط می‌شود که اولاً، خیام آثار ابوالعلاء معری (۳۶۳-۴۴۹ ق) را می‌خوانده و با افکار او آشنایی و ارتباط داشته است؛ ثانیاً، خیام در مباحثه، خالی از لجاجت نبوده است و ثالثاً، نسبت به علم و علما احترام خاصی قائل بوده است، به‌حدی که با وجود کبر سن از حضور در درس زمخشری ابا نداشتن است.

به عقیده‌ی نویسنده‌ی حاضر، مهم‌ترین اطلاعی که از این کشف استاد فروزانفر، برای ما حاصل می‌شود، همانا ارتباط فکری خیام با آثار ابوالعلاء معری فیلسوف و شاعر بدبین عرب است و چون رباعیات خیام از نظر مضمون با اندیشه‌های فیلسوف معره (بویژه از جهت درگیری میان اعتقاد و شک یا ایمان و کفر) نزدیک است، این سند کهن تاریخی ثابت می‌کند که خیام اگرچه نه در آثار منثور فلسفی

نویسنده‌ی این کتاب (که ظاهراً خود مسلمان نیست) به دیانت اسلام و جامعه‌ی مسلمین نظر خوشی نداشته است و در بیان انظار خویش نیز گستاخی و بی‌پروایی تمام نمایانده. همه‌ی آن مطالب را به‌فرض ضرورت و صحت در قالبی دیگر و با حفظ ادب و حرمت ادیان نیز می‌توان گفت. بی‌ادبی و فحاشی البته هنر نیست، بویژه که نویسنده‌ی ایرانی اما نام‌مسلمان این کتاب با عقاید و معارف و تاریخ اسلامی آشنایی کافی نداشته است. بر این قول چه شاهد صادق‌تر از این توان جست که نویسنده‌ی کتاب علی بن موسی‌الرضا امام هشتم شیعیان را «شیخ امام رضا!» و مامون خلیفه‌ی عباسی را «امام مأمون!» ضبط کرده است. (ص ۱۴ یادداشت)

از ادعاهای بی‌پایه‌ی کتاب آن‌چه قابل نقل است این که حکیم عمر خیامی نه ایرانی بل تازی نژاد است، بدین استناد که خیامی به‌خلاف مشهور ارتباط به خیمه‌دوزی و چادربافی ندارد، بل نام یکی از قبایل عرب است. نویسنده‌ی کتاب فصلی مشبع در اثبات این قول نگاشته است (همان، صص ۳۰-۴۰) که البته در برابر نص صریح ابوالحسن بیهقی دائر به نیشابوری بودن آباء و اجداد خیام، به‌کلی بی‌اعتبار می‌نماید.

### آثار فلسفی خیام

پژوهشگران، از خیام به‌عنوان ریاضی‌دان و مخترع سخن بسیار گفته‌اند، ما در آن زمینه، تخصصی نداریم و کار را به اهلش وامی‌گذاریم. بعضی هم (مانند مرحوم حاج شیخ عباس‌علی کیوان قزوینی) اشعار خیام را با مبانی عرفان و تصوف تفسیر کرده‌اند که ما آن را نقد کرده و عدم تعلق خیام را به نحله‌ی عرفا و متصوفه به اثبات رسانده‌ایم و در آینده آن را منتشر خواهیم کرد. موضوعی که در مقاله‌ی حاضر بدان پرداخته می‌شود، خیام در مقام فیلسوف است. آثار فلسفی خیام عبارتند از:

### سه رساله

امام ابو‌نصر محمد بن عبدالرحیم نسوی قاضی فارس در ۴۷۳ق سه پرسش حکمی - کلامی از خیام کرده و «سلام علی علامه‌الخیامی» گفته است و خیام آن‌ها را پاسخ نوشته است: الجواب عن ثلاث مسائل: ضرورة التضاد فی العالم، والجبر و البقاء.

نخستین این پرسش‌ها، مرتبط با این مسأله‌ی غامض است که شرور و آفات در عالم خارج، جنبه‌ی عینی و واقعی دارند؛ حال برای کسی که معتقد به وجود واجب‌الوجود است و او را منشأ همه‌ی خیرات و برکات می‌داند؛ این شرور و بلیه‌ها را باید ناشی از چه منشأ و منبعی بدانند؟ به‌عبارت دیگر، شرور در سلسله‌ی علل باید به‌علت‌العلل و واجب‌الوجود منتهی گردد و این منافی با صفات الهی بلکه توحید است.

خیام در جواب این شبهه گفته است که اولاً، شر، مجعول بالعرض والمجاز - نه بالذات - است. و لذا به واجب قابل استناد نیست؛ مثل این که آفریدن آتش برای خواص مفید آن (از جمله گرم کردن فضای سرد و پختن غذا) است، اما همین آتش اگر از آن استفاده‌ی ذاتی نشود و کسی با بی‌احتیاطی بیش از حد به آن نزدیک شود، او را ضرر می‌زند



خویش اما در رباعیات خود تحت تاثیر ابوالعلاء و تناقض‌های فکری او بوده است.

### منابع دیگر

علاوه بر چهار منبع کهن یاد شده در بالا، چند ماخذ دیگر نیز درباره‌ی خیام مربوط به اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری قابل ارائه است، از جمله:

۱- جمال‌الدین فطمی در اخبار العلماء بأخبار الحكماء

۲- فخر رازی در التنبیه

۳- نجم‌الدین رازی در مرصاد العباد

۴- قطب‌الدین عبدالقادر اهری در البلغة فی الحکمه

۵- نام خیام (و رباعیات او) در منابعی دیگر، مانند تاریخ جهانگشا، تاریخ و صاف، تاریخ گزیده، مونس الاحرار، نزهة المجالس، سفینه و... نیز آمده است که از این میان کهن‌ترین مجموعه همان نزهة المجالس مورخ ۷۳۱ یافته‌ی رمپیس Rempis C.H. است.

در برابر این منابع اصیل و قدیمی، در یکی دو قرن اخیر، سخنان نامربوط و نامعقول در باب خیام بسیار گفته و نوشته‌اند؛ از جمله، یکی از ایرانیان به‌نام ج. ک. م. شیرازی کتابی به زبان انگلیسی در یکصد و هشت صفحه در شرح احوال حکیم عمر خیامی نبشته است و در ادینبورگ اسکاتلند نشر کرده. کتاب از شرح احوال نویسنده‌ی آن اطلاعاتی به‌دست نمی‌دهد، جز آن‌که نویسنده خود در مقدمه‌ی کتاب اظهار داشته است که ایرانی‌ست و به کتابخانه‌ی سلطنتی ایران دسترسی داشته است. هم‌چنان که به کتابخانه‌های اشراف و اعیان این مملکت. تاریخ چاپ کتاب هم معین نشده است، اما طی حاشیه‌ی به‌تصریح از مظفرالدین‌شاه قاجار به «شاه حاضر» تعبیر شده است. مشخصات چاپ کتاب بدین قرار است:

و می‌سوزاند. و ثانیاً در سلسله‌ی طولیه‌ی خلقت موجودات، از عقول مجردة تا هیولای، شرور، نوعی «تضاد» محسوب می‌شوند و شر از عدم، تبعیت کرده و عدم از ماهیت تبعیت کرده، پس شر باز هم بالعرض مجعول واقع شده.

پرشس دوم مربوط به دو مشرب جبری و قدری ست و پاسخ خیام، نزدیک به مشرب «امر بین الامرین» است.

در این رساله، مقصود از جبر، این است که جهان آفرینش در قبضه‌ی تصرف خالق و همه چیز حتا افعال بشر، منتسب به مشیت الهی ست. پس انسان حتا در اعمال و افعال ارادی اش هم، مجبور است و از خود اراده‌ی ندارد. در مقابل، مذهب قدر که همان تفویض و اختیار باشد، انسان را دارای اراده و حق انتخاب دانسته و او را مسوول افعال خود می‌داند. تبیین فلسفی قول اول که در عین حال، یک شبهه‌ی کلامی هم هست، این است که کردار بشر، ممکن الوجود است و ناگزیر در سلسله‌ی عوامل و اسباب ظهور، باید به وجود واجب منتهی شود، بلکه خود انسان - چه رسد به اراده اش - در مرتبه‌ی امکان، فاقد فاعلیت ذاتی ست، پس افعال انسان مستند به مشیت الهی ست. حاصل این اصل، در خصوص ممکن الوجود بودن بشر و افعالش، در حوزه‌ی اعمال و رفتار بشر، جبر محض است. خیام در پاسخ این شبهه، ضمن قبول کلیات فلسفه‌ی سینیایی می‌گوید که در اعمال بشر، جبر محض حاکم نیست، چرا که مشیت خدا قدرت تام و مستقل و قدرت انسان غیر تام و غیرمستقل است و همین قدرت غیرمستقل بشر منجر به مکتب «کسب» می‌شود، یعنی خالق با مشیت و قدرت «قدیم» به «خلق» پرداخته و بشر با اراده‌ی «حادث» به «کسب» می‌پردازد.

پرشس سوم، مربوط به بقاست و این که آیا موجودی که به بقا متصف می‌شود، در زمان خاصی فاقد این صفت می‌شود یا نه؟ یعنی آیا شیء موجود است که متصف به صفت بقا شود، یا نه؟ و اشکال در این است که اگر شیء موجود باشد که خود بقا دارد و اگر نباشد، بر امر عدمی چه گونه صفت بقا مترتب می‌شود؟

پاسخ خیام به این اشکال هم شبیه به بحث عرفا در تجدد آنات است و به این اعتبار، وجود و بقا دارای مفهوم واحد است.

## رساله‌ی کون و تکلیف

رساله‌ی «کون و تکلیف» را خیام در پاسخ همین قاضی فارس (مخاطب سه رساله در ۴۷۳ ق.) نوشته و در آن رساله از حکم و اسرار خالق در خلقت عالم و دلیل مکلف شدن آدمیان به تعبد و بندگی و پرستش خالق سخن گفته است. پاسخ‌های خیام در این رساله، دقیقاً برابر فلسفه‌ی مشایی به پیروی از فارابی و ابن سینا، صدور ممکنات را از مصدر واجب به سلسله مراتب از عالی به دانی (بر حسب قاعده‌ی امکان اشرف) تبیین شده است.

نکته‌ی جالب توجه این است که در این رساله خیام از ابن سینا با عنوان «معلمی افضل المتأخرین شیخ‌الرئیس اباعلی‌الحسین بن عبدالله بن سینا البخاری اعلی‌الله درجته» یاد کرده است.

مرحوم سعید نفیسی با اعتماد بر کلمه‌ی «معلمی» (آموزگار من) شخص خیام را از شاگردان شخص ابن سینا شمرده و با عنایت به تاریخ وفات ابن سینا در ۴۲۷ از یک سو و اشتغال خیام در تدوین زیج ملک‌شاهی در ۴۷۱ از سوی دیگر، عمر عمر خیام را به «بیش از یکصد سال رسانده» (پورسینا، صص ۱۲۸-۱۲۹) و حال آن که واژه‌ی تفخیم‌آمیز

«معلمی» و «استادی» و امثال آن‌ها ابداً مستلزم تعلیم و تعلم مستقیم نیست و بسیار اتفاق می‌افتد که کسی دیگری را درک نکرده باشد و غیباً او را «استادی و معلمی» بخواند؛ بویژه که چون قاضی فارس خود را از شاگردان [مع الواسطه‌ی؟] ابن سینا می‌شمرده است، خیام در پاسخ به او با قبول سمت شاگردی ابن سینا با مخاطب خویش هم‌دلی و هم‌سوئی نشان داده است.

## علم کلی

خیام رساله‌ی دیگری به زبان عربی در موضوع علم کلی دارد با عنوان: الضیاء العقلی فی موضوع العلم الکلی.

## رساله‌ی وجود

این رساله نیز که به زبان عربی ست، رساله فی کلیة الوجود نام دارد و خیام طی آن وجود را امری اعتباری می‌داند و به اصطلاح متأخرین، از اصالت ماهیت و اعتباریت وجود دفاع می‌کند و در دیباچه‌ی آن می‌گوید: «سبحان الذی جلّ جلاله، و تقدست اسمائه، اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» (سوره‌ی ۲۰، آیه‌ی ۵۰) و احصی کل شیء عدداً (سوره‌ی ۷۲، آیه‌ی ۲۸) و الصلوة علی نبیه محمد و آله الطاهرین.

بحث خیام از اصالت ماهیت، ادامه‌ی نوع تفکر فیلسوفان مشایی و به اختصاص معلم دوم فارابی و ابن سیناست که بعدها توسط سهروردی، فخر رازی و خواجه نصیر مورد تأیید قرار گرفته است و چند قرن بعد ملاصدرا، اصالت الوجودی شده است که به قول حکیم سبزواری:

ان الوجود عندنا اصیل دلیل من خالفنا علیل

## ترجمه‌ی خطبه‌ی ابن سینا

ترجمه‌ی خطبه‌ی توحید ابن سینا که خیام خطبه‌ی توحید ابن سینا «سبحان الملك القهار الاله الجبار لا یدرکه الابصار...» را به تمام و کمال به پارسی ناب ترجمه کرده است و سرآغاز آن چنین است: «پاکا پادشاه‌ها دادار ایزد کامگار خداوندی که آغاز همه چیزها از اوست و بازگشت و انجام همه چیزها به دست». (نفیسی، سعید، مجله‌ی شرق، ش ۸، (مرداد ۱۳۱۰)، صص ۴۴۹-۴۶۲).

## تقابل ایمان و کفر در خیام

در برابر کسانی که خیام را در شمار زنداقه‌ی ایران شمرده‌اند، گروه دیگری از پژوهشگران، صدور رباعیات کفرآمیز و دین‌ستیز را به کلی از چنین شخصیت فیلسوف دانشمندی محال می‌شمارند و می‌گویند که خیام فیلسوفی متاله و حکیمی الهی بوده است و اندیشه‌های کفرآمیز موجود در رباعیات اثر طبع چنین فیلسوفی نتواند بود. از جمله زنده‌یاد استاد سیدعلینقی امین، ضمن صحبت از خدانشناسی فلاسفه و حکما در برابر فلاسفه‌ی ملحد، پس از ذکر نام فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر، سهروردی و دیگران نوشته‌اند: «مقصود تذکره‌ی جمیع فلاسفه و حکما و متکلمین و دانشمندان علوم طبیعی یا ریاضی نیست و الا باید باز از بزرگانی مانند ابویوسف کندی، حکیم عمر خیام نیشابوری و... یاد کنیم. هر چه شخص مقام علمی بیش‌تری داشته باشد، خود را در برابر شکوه آفرینش و قدرت خدا کوچک‌تر می‌بیند»

خداشناسی و اعتقادات اسلامی، صص ۸۱-۸۲). اما نظر ما بر این است که خیام مثل هر فیلسوف و متفکر دیگری در حوزه‌ی بحث می‌تواند معارف رسمی و باورهای سنتی حاکم بر جامعه را پذیرا باشد و در عین حال در سطح دیگر و بعد دیگری بویژه هنگامی که اندیشه‌های شاعرانه را به‌نظم می‌کشد، در همان مباحث شک و تردید نشان دهد، حتا آن‌ها را تخطئه کند؛ پس صدور رباعیات فارسی با این مضامین از او مستبعد نیست؛ زیرا:

اولاً، زمخشری در رساله‌ی **الزاجر** تصریح دارد که خیام با اندیشه‌های ابوالعلاء معری مانوس بوده است و چون رباعیات خیام از جهت درون‌مایه شباهت تام به اشعار فیلسوف معره دارد، انتساب این رباعیات کفرگونه به او قابل قبول می‌نماید.

ثانیاً، همان ابوالحسن بیهقی که در **تتمة صوان الحکمه**، شرح حال خیام نیشابوری را به‌عنوان فیلسوف نوشته و از شاعری او چیزی بر قلم نیاورده است، در **تاریخ بیهقی** ضمن ترجمه‌ی حال یکی از اقران خیامی نیشابوری یعنی معموری بیهقی که این دو با هم در کار تقویم و رصد یعنی زیج ملکشاهی همکاری می‌کرده‌اند، نوشته است: «الامام محمد بن احمد المعموری الفیلسوف. این امام محمد از بزرگان علمای روزگار بود و در علوم حکمت بی‌نظیر؛ و جمله‌ی حکمای عهد وی به تقدم وی معترف بودند، و او را در علم مخروطات که غایت علم ریاضی باشد، تصنیفی ست که هر کسی به غایت ادراک آن نرسد... و از منظوم وی این ابیات است: دعاک الربیع و ایامه / الا فاستمع قول داع نصح...» (تاریخ بیهقی، چاپ احمد بهمنیار، ۱۳۱۷، صص ۲۳۳-۲۳۴)

نیز می‌دانیم که ابوالعباس لوکری که با عمر خیام در اصلاح تقویم و رصدخانه و زیج ملکشاهی همراهی و همکاری داشته است، هم به عربی و هم به فارسی شعر سروده است و بویژه اولین منظومه‌ی منطق و حکمت (قرن‌ها قبل از منظومه‌ی منطق و حکمت حاج ملاهادی سبزواری) را همین لوکری (آن هم به فارسی) سروده است:

ایا شنیده قیاس و شناخته برهان

گرفته یاد مقالات منطق یونان...

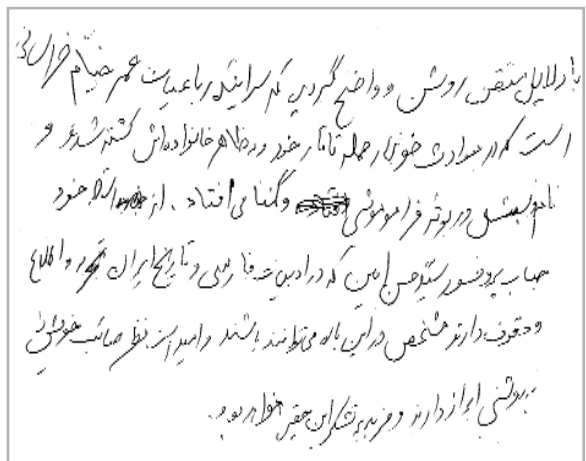
پس به همین سیاق و قیاس، فیلسوف و ریاضی‌دان دیگری از همان طبقه یعنی عمر خیام، هم که به تصریح منابع دیگر به‌زبان تازی اشعار می‌گفته است، گه‌گاه به زبان پارسی نیز شعر می‌سروده است. ثالثاً، اکثر فیلسوفان و حکیمان ایرانی گاه‌گاهی به عربی و پارسی اشعاری می‌سروده‌اند و نمونه‌های آن‌ها ابن‌سینا، فخر رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد، میرفندرسکی، ملاصدرا، فیض کاشی، فیاض لاهیجی، حاج ملاهادی سبزواری، جلوه و دیگران‌اند. به این ترتیب، در میان فیلسوفان ایرانی تبار، اصل بر این است که اکثر قریب به اتفاق ایشان دست کم گه‌گاه به پارسی شعر می‌سروده‌اند.

رباعاً، این که مضامین رباعیات خیام با تصنیفات و تالیفات او هم‌خوانی ندارد، اصلاً و ابداً بر عدم انتساب بعضی یا همه‌ی رباعیات به خیام دلالتی ندارد؛ زیرا عالم شعر و شاعری البته با عالم علم، فلسفه، ریاضیات، جبر و مقابله متفاوت است؛ بنابر این ما می‌گوییم که خیام فیلسوف و ریاضی‌دان، طبع شعر هم داشته است و هم‌چنان که به عربی شعر می‌ساخته است، به زبان مادری اش نیز شعر می‌گفته است؛ پس شاعری او مسلم و انتساب رباعیات کفرآمیز هم به او محتمل است، نهایتاً باید هم‌چنان تحقیق کرد تا رباعیات اصیل او را از

رباعیات دخیل بازشناخت.

اما این که گفتیم شک و حیرت فلسفی در خلوت ذهنی با قبول معارف فرهنگ سنتی در منصب علمی و مسند تدریس، تضادی ندارد، مستند به تجارب خود ماست که صدها تن از بزرگان فلسفه و حکمت و دانش و دین را طی پنجاه ساله‌ی اخیر در جلوت و خلوت در شرق و غرب از نزدیک درک کرده و سخنان متناقض و اطوار متضاد از ایشان دیده و شنیده و خوانده‌ایم، بر اساس این تجارب، این‌گونه تضادهای فکری را در صحنه‌ی علمی از یک سوی و در فضای خصوصی و عاطفی از سوی دیگر مستحیل نمی‌دانیم. برای نمونه، فقط دو مثال در این جا می‌آورم.

الف- مرحوم سیداحمد خراسانی که چندی در مشهد و اصفهان، تدریس ادبیات می‌کرد، یک ترم هم در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران به ما فقه و اصول بر مذهب فقهای امامیه تدریس کرد. هم او در جوانی پیرو سید احمد کسروی بود و در **پیمان** چیز می‌نوشت. بعدها، مهدی اخوان ثالث را دیدم که در صحیفه‌ی ۴۱۵ کتاب **ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم**، از این استاد فقه! ذکر خیری! کرده و نوشته است: «استاد سید احمد خراسانی که از **اجله‌ی سادات زنداقه‌ی رضوی** بود، اخیراً در مرداد ۱۳۶۳ در تهران درگذشت».



**دستخط دکتر محمدرضا جلالی نائینی - اسفند ۱۳۸۴**

ب- ذبیح بهروز در تهران در صحبتی که روزی در خانه‌ی خویش با من می‌کرد، به جد و به قصد انشاء، اصالت قرآن مجید را نفی می‌کرد و البته **معراج‌نامه‌ی** غریب او که سرشار از بی‌حرمتی به مقدسین و مقدسات است، نشانه‌ی دیگری از طرز تفکر اوست؛ اما استاد جلال همایی متدین او را مرثیه گفته و از پرکشیدن او به باغ جنان سخن گفته است. نیز دکتر احمد مهدوی دامغانی در فصلنامه‌ی ره‌آورد از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، نقل کرده است که شفیعی کدکنی همین ذبیح بهروز را در مشهد دیده است که از زیارت حرم مطهر حضرت رضا (ع) بازمی‌گشته و **مفاتیح الجنان** حاج شیخ عباس قمی را در دست داشته! آن چه مسلم است نه من دروغ می‌گویم که ذبیح بهروز در تهران، صریحاً و واضحاً قرآن مسلمانان را نفی و رد می‌کرد و نه استاد جلال همایی دروغ گفته است که در رثای او هم‌چون یک مسلمان دین‌باور دعا کرده است که جای در جناتش باد و رحمت الهی در روز حشر شامل حالش:

استاد دانش‌اندوز، یعنی ذبیح بهروز  
 دردا که از جهان رفت، نفرین بر این جهان باد  
 رخت از سرای فانی، زی آن سرای بریست  
 اندر نعیم باقی ماواش در جنان بود  
 شد از نشیمن خاک، جانش روان بر افلاک  
 پرواز او ازین پس در اوج آسمان باد  
 با فضل و نیک‌نامی در عمر توأمان بود  
 با رحمت الهی در حشر توأمان باد  
 آری، نه جلال همایی قابل تکذیب است که برای قائل  
**معراج‌نامه** می‌کذایی، طلب آموزش کرده است، نه من دروغ می‌گویم  
 که بهروز تا سال‌های پایانی عمر از زندقه دست برداشته بود، نه  
 شفیع کدکنی دروغ می‌گوید که همان ذبیح بهروز را **مفاتیح‌الجنان**  
 در دست در مشهد دیده است. پس اگر چنین است، چرا خیام و اقران  
 او نتوانند در یک سطح و در یک مقطع فیلسوف الهی مشایی باشند و  
 در سطحی دیگر فیلسوف شاک بلکه ملحد؟

معلوم است که چنین تضادی، خیلی هم شاد نیست. بسا کسا که  
 در برخی برهه‌های زندگانی به مکتب و مسلکی گرایشی داشته است  
 و بعد آن را رها کرده یا شکوک و تردیدهای فلسفی / دینی‌اش به  
 تناوب به ذهن او خطور کرده و رفع شده و باز دوباره سربرداشته باشد.  
 بلکه مفهوم تموین و تمکین در اصطلاح عرفا جز این نیست. نیز  
 دعای مشهور «ثبّت قلبنا علی دینک» جز این معنایی ندارد که حتا  
 مومنان دعاخوان از عدم ثبات خود در دین احمدی و شرع محمدی،  
 بیمناک‌اند و از خداوند ثبات عقیده می‌طلبند.

پس هم‌چنان که حافظ می‌گوید: وای اگر از پس امروز بود  
 فردایی؛ خیام هم می‌تواند بگوید: تو ز نه‌یی، ای غافل نادان! که ترا /  
 در خاک نهند و باز بیرون آرند. یا هم‌چنان که فردوسی می‌گوید: جهانان  
 بی‌وردی‌اش در کنار / وزان پس ندادی به جان زینهار؛ خیام هم  
 می‌تواند بگوید: وین کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف / می‌سازد و باز بر  
 زمین می‌زندش!

نکته‌ی دیگر که در رباعیات خیام موج می‌زند، اندیشه‌ی اغتنام  
 فرصت و خوش‌باشی‌ست که در فرهنگ ایران باستان و پس از آن در  
 عرفان ایرانی / اسلامی هم بازتاب دارد: صوفی ابن‌الوقت باشد ای  
 عزیز / نیست فردا گفتن از شرط تمیز.

خیام و بعد از او حافظ هم، این مفهوم «قم فاعنتم الفرصة بین  
 العدمین» را در اشعار خویش تکرار کرده‌اند. پس این اصل، تقریباً مشترک  
 بین نخبگان فرهنگی ایران اعم از زرتشتی و مسلمان یا ملحد و موحد  
 است، هر چند بعضی از عارفان مانند عطار، در **الهی‌نامه** به دلیل همین  
 شکوک و ردود و پندهای خوش‌باشانه، خیام را «ناتمام» خوانده‌اند.<sup>۸</sup>

## نتیجه

جمعی از اهل علم (از جمله استادان: سیدمحمد محیط طباطبایی،  
 محمدمهدی فولادوند، مرتضی مطهری و محمدتقی جعفری)، خیام  
 فیلسوف و ریاضی‌دان را که به تصدیق ابوالحسن بیهقی، در فلسفه تلو  
 ابن‌سینا و به قول خازنی در علوم هم‌پایه‌ی ابوریحان بیرونی‌ست،  
 گوینده‌ی این رباعیات نمی‌دانند. استاد دکتر سیدمحمدرضا جلالی  
 نائینی هم با نوشتن مقاله‌ی در همین شماره‌ی **ماهنامه‌ی حافظ**  
 همین عقیده را ابراز فرموده‌اند، اما ما همین خیام فیلسوف را شاعر

می‌دانیم و درون‌مایه‌ی رباعیات خیامی و خیام‌وار را با فیلسوف‌بودن  
 او معارض و متناقض نمی‌شناسیم. امید است این تحقیق ناقابل،  
 موجب نقد و نظر بیشتر صاحب‌نظران (بویژه بقیه‌الماضین استاد  
 فاضل ما جناب دکتر محمدرضا جلالی نائینی که نظر این بنده را در  
 این باب استفسار فرموده‌اند) واقع گردد. ■

## منابع

- ۱- بیهقی، ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید، **تمه صوان الحکمه**، چاپ محمد  
 کردعلی، دمشق، ۱۳۶۵ ق / ۱۹۶۴ م، صص ۱۱۹-۱۲۳. ۲- همان‌جا. ۳- خازنی،  
 عبدالرحمن، کتاب **میزان الحکمه**، حیدرآباد، دکن، دائرةالمعارف العثمانیه، ۱۳۵۹، ص  
 ۸۰ به بعد.
- ۴- ترجمه‌ی فارسی **میزان الحکمه**، مجهول المترجم، چاپ محمدتقی مدرس رضوی،  
 تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶. ۵- خیام، عمر بن ابراهیم، **رسائل عمر خیام**،  
 بوریس، چاپ روزنفلد و آدلف یوشکویچ، مسکو، معهد الشعوب الاسیاویه، ۱۹۶۲.
- ۶- صبری کردی، **محمی‌الدین، جامع البدایع**، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۳۰ ق / ۱۹۱۲  
 م.
- ۷- همایی، جلال، **خیامی‌نامه**، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۶.
- ۸- عطار، **الهی‌نامه**، چاپ ه. ریتز، استانبول، ۱۹۴۰ م، ص ۲۷۲.

# شبِ خیام

به محمود دولت‌آبادی

دکتر محمدرضا شفیع‌کدکنی

شاید کزین شب، این شبِ خیام

هرگز به قرن‌ها

سر بر نیاورَد

خورشیدی از کلام.

اما،

ما،

بی‌آن که «شمع مجمع اصحاب» گردیم

یا خود «محیطِ دانش و آداب»

با شمع واژهمان

یک نسل را به نسلِ دگر پیوستیم

بی‌آن که قصه‌ی بسراییم بهر خواب.

آیندگان!

بدانید

این‌جا،

تدبیر حمل مشعله‌ی بود، در ظلام.